

بلاغت تصویر در دیوان اشعار محمدتقی بهار (ملک الشعراى بهار)

دکتر جلیل تجلیل

محمدتقی بیگلر*

دانشجوی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

(تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۲۳، تاریخ تصویب: ۸۹/۱۰/۱۴)

چکیده

یکی از جنبه‌های زیبایی اشعار محمدتقی بهار تصویر است. ذهن خلاق بهار در عرصه صورت‌گری، تخیل و الهام را با هنر نمایی‌های کلامی چنان در هم آمیخته که حالات عاطفی و نفسانی و برهان سازی‌های دشوار خود را عمدتاً در قالب عناصر تصویر ساز تشبیه و استعاره جلوه گر ساخته است. در حوزه تشبیه، بیشتر از فشرده یا بلیغ اضافی و تصاویر حسی به حسی بهره گرفته است که این نوع تصاویر او از تنوع برخوردارند. موضوع مشبه اغلب خود شاعر، ممدوح یا معشوق و گاه مفاهیم تجریدی و انتزاعی است ولی موضوع مشبه غالباً عناصر طبیعت و اشیاء است. در عرصه استعاره‌های او، نوع کنایی (تشخیص) و مصرحه مرشحه بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده‌اند. عناصر سازنده خیال او از لحاظ مستعارمنه بیشتر طبیعت و اشیاء و به

لحاظ مستعارله، ممدوح یا معشوق و خود شاعر است. در این مقاله کوشش نگارنده بر آن است که در تحلیل صوری، نخست سرچشمه‌های بلاغت این تصاویر هنرمندانه و گاه مبتکرانه را همراه با مصادیق متقن به نمایش بگذارد و آنگاه یک تحلیل محتوایی از این عناصر تصویر آفرین ارائه نماید.

واژه‌های کلیدی:

تصویر، تشبیه، استعاره، خیال، خاستگاه هنری، ابتکار.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

بی‌شک «قوة خیال» محلّ تکوین خلاقیت‌ها و عالم روح ناب است. عنصری است که بشر را قادر می‌سازد تا نیروهای ناشناخته و نهفته ضمیر ناخود آگاه خویش را به مرحله ظهور و تجلی برساند.

شاعر مستعد و خلاق به کمک تخیل قوی، به افق‌های تازه‌ای از زبان و اندیشه دست می‌یابد که می‌تواند مقاصد و آلام و آمال خود را در آن عرضه نماید. به همین جهت امروزه همه منتقدان ادبی «خیال» را خمیر مایه و عنصر اصلی شعر می‌دانند و معتقدند که «در پرتو خیال می‌توان شاعرانه بیان کرد. (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۸: ۸۰ و ۲۱ و ۸)

شاعر برای این که بتواند حاصل افکار و عواطف خویش را آشکار کند سعی دارد بین افکار و احساسات خود و جهان مادی ارتباط برقرار کند، تا یافته‌هایش را برای دیگران ابراز کند؛ به همین دلیل، تصویر یکی از عوامل مهم در جهت شناخت شخصیت روحی و روانی شاعر است؛ چرا که شعر حاصل تجربه شاعر است و از اراده شاعر ناشی نمی‌گردد، بلکه یک رویداد روحی است که به صورت ناخودآگاه در ضمیر او انعکاس می‌یابد. (همان، ص ۲۱) تصویر و تخیل، حاصل تفکر خلاق و ذهن تلاشگر شاعر است و برای شاعر و شعر او به عنوان یک عنصر سازنده و ثابت و حتمی است. گزاره‌های تصویر برای شاعر همانند ابزار صورتگری برای نقاش است. از این باب است که دی لویس، شاعر انگلیسی، می‌گوید: «ایماژ در شعر یک عنصر ثابت است». (همان، ص ۸)

«در شعر سنتی تصویر در ارتباط با کلّ متن و در پیوند با دیگر تصویرها سه ویژگی دارد:

۱ - تنوع و گوناگونی تصویرها

۲ - فشردگی و تراکم تصویرها

۳ - تناقض میان تصاویر» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۰۸)

در تصاویر شعری بهار، به اقتضای شرایط مختلف، هر سه ویژگی یاد شده مشهود است. او شاعر توانایی است که برای ارائه یک تصویر بدیع، امر ذهنی و انتزاعی مورد نظر خود را محدود و عینی می‌سازد و حتی گاهی نیز با ذکر جزئیات بیشتر، آن ذهنیت را تقویت می‌کند تا آن را به صورت واقعی و محسوس ابلاغ نماید. یکی از نظریه‌پردازان

ادبیات اروپایی درباره ایماژ یا تصویر معتقد است که: «ایماژ یک جزء عینی و واقعی و محسوس است که بر همه حواس ظاهری خواننده تأثیر می‌گذارد. یک شاعر خوب از ایماژ صرفاً برای آراستن اشعارش بهره نمی‌گیرد بلکه تصویرگری او را قادر می‌سازد تا موضوعش را همان طوری که هست بیان کند.» (همایی، ۱۳۷۰: ۳۵)

مسائل بلاغت و سحرکاری سخن نه چنان است که مثل یک حقیقت علمی ملموس، در دسترس همگان باشد. «حتی کسانی مثل کانت، زیبایی را فاقد موضوع خاص دانسته و فقط آن را از دور قابل تصور دانسته‌اند؛ چرا که حقیقت جمال ادبی چیزی است که با جان آدمی آشنایی و با دل او پیوند دیر گسل دارد.»

(تجلیل، ۱۳۸۷: ۱۱۱ و ۱۰۱ و ۹۸ و ۹۷)

اما چنین نیست که بلاغت و جمال ادبی را به هیچ روی نتوان تشریح کرد و مفاهیم دست نیافتنی آن را به مصادیق قابل توجیه تبدیل نکرد و از تجزیه و تجرید جاذبه‌های هنری و بلاغی و گردش در حوزه‌های ابتکاری و سخن‌گستری باز ایستاد. چرا که این کار با استفاده از تجربه دیرینه سال دانشمندان و با بهره‌گیری از کلام گویندگان زبردست و گران‌مایه همچون خاقانی، سعدی، حافظ، مولوی و معاصران نظیر ملک الشعرای بهار - که در آن هنگام که آتش جدال بر سر بحث کهنه و نو در میان شاعران جناح نوگرا و سنت پرست شعله‌ور بود به پیروی از اسلوب پیشینیان پرداخت - تا حدود زیادی میسر خواهد بود. تازگی و خیال‌بندی و تصویرسازی شعر سنت‌گرای معاصر عمدتاً مرهون تلاش‌های فراوان و بی‌دریغ بهار است. تصویر یکی از شاخصه‌های سبکی شعر اوست. در حالی که سروده‌های بهار از حیث تصویر، تاکنون آن چنان که باید و شاید مورد مذاقه و ارزیابی قرار نگرفته‌اند. بهار برای القای معانی و مقاصد خود با توانمندی‌های کم‌نظیری از تمام امکانات هنری علم بیان به ویژه، گونه‌های متفاوت و رنگارنگ تشبیه و استعاره بهره‌جسته است که این امر نشانگر احاطه کامل او در علوم ادبی و فنون شاعری است. از این رو در این مقاله نگارنده کوشیده است عرصه‌های نگارین تشبیهات و استعارات او را از دو دیدگاه جداگانه، یکی جنبه صوری و دیگری جنبه محتوایی مورد تحلیل و بررسی قرار دهد:

بحث و بررسی

الف) تحلیل صوری

تشبیه، کانون اصلی ورزیدنی‌ها یا هنرهای ادبی و تخیلی است که ناشی از پیوند پندارانهٔ سخنور بین عناصر ذهنی و عینی با عناصر عقلی است. «تشبیه هسته اصلی و مرکزی خیال‌های شاعرانه است. صورت‌های گوناگون خیال و نیز انواع تشبیه، مایه گرفته از همان شباهتی است که نیروی تخیل شاعر در میان اشیاء و عناصر مختلف کشف می‌کند و به صورت‌های مختلف به بیان در می‌آید.» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۲۱۴)

یکی از جلوه‌های برجسته فسون‌کاری‌ها و تصویر آفرینی‌های بهار، استفاده او از هنر تشبیه است که رایج‌ترین قالب نمودن مفاهیم دشوار و نابگشودنی است. وی تقریباً همهٔ گونه‌های رنگارنگ تشبیه را به کار می‌گیرد.

*عناصر بنیادی و چیره تشبیه او عمدتاً از مواد طبیعت، نمودها و پدیده‌های جهان هستی است. بهار آنجا که «رخسار» زیبای دلدار را به «ماه» فروزان و «پشت» رنجور خود را چون «هلال» خمیده و نیز «زلف» او را همتای «سنبل» و خوشبوتر از «مشک ناب» دانسته و یا درخشیدن «دندان»‌های صف کشیده محبوب را به درخشش «ستاره»‌های شبانگاهی مانند کرده و یا آنجا که «عتاب»‌های رستم را چون «سیل» دمنده و کشنده و «خطاب‌هایش» را چون «باد» وزنده و جهان پیمای پنداشته و تصویر گل «بنفشه» را به سان «پروانهٔ مرصعی در میان سبزه زار» ترسیم کرده، در همه جا از عوامل طبیعی مدد جسته است. مانند ابیات زیر:

بود روی تو از حسن، چو افروخته ماهی بود پشت من از رنج، چو خمیده هلالی

۱۰۰۹/۱۳

طیب سر زلف تو یافت سنبل ای زلف تو از مشک ناب اطمینان

۱۰۵/۲۰

صف دندانش از میان دولاب می درخشید چون ستاره به شب

۶۴۵/۸

عتاب هاش، چو سیل دمان، نهنگ اوبار خطاب هاش، چو باد وزان، جهان پیماست

۲۸۷/۲۵

بنگر بدان بنفشه که گویی فتاده است پروانه‌ای مرصع اندر میان خوید

۴۳۳/۸

*این عوامل طبیعی گاهی به مدد تخیل و پرواز اندیشه، با عناصر معقول در هم می‌آمیزند و ترکیبی را بار می‌آورند که اندام تشبیه را بر آمده از امور گوناگون جلوه می‌دهد و هنر سخن آفرینی بهار، به موازات اوج ترکیب و تخیل، موج هنری بیشتری پیدا می‌کند. مثلاً در توصیف «زلف» و «ابر تیره» و «روز» و «بلوط» و «آسمان پیما»:

آن شکسته زلف او بر روی او گویی درست بر درخشان کف موسی سهمگین ثعبان آورد

۱۰/۱۲

برآمد خروش‌کننده از کوه‌سار بیچید از چشم چون ازدها

۳۳۹/۲

چون پرید از آشیان سیمرخ روز از پی اش زاغان فغان برداشتند

۵۰۰/۶

استاد بلوط پیش باد اندر چون دیوی دست و پا به قلاده

۱۰۶۸/۱۲

خطاب به آسمان پیما:

سایه افکن به ماکه سایه تو بس مبارک بود چو فرهما

۱۰۶۹/۸

*گاه اتخاذ تشبیه از شکل حروف و کلمه‌ها، سبب انتقال او از این مشابَهت‌ها به معانی بسیار دقیق و تصاویر بدیع و باریک گردیده است. گاهی با همین صورت سازی‌ها و استدلال آفرینی‌ها مقاصد خود را ابراز می‌کند. مثلاً در ابیات زیر:

ای پشت من از دوری دیدار تو چون جیم وی قلّه من از محنت هجران تو چون دال

۳۱/۹

کام تو باد بال لب آن شاهدهی که برد از خلق دل به طره خمیده تر ز دال

۷۰/۲۴

پشتم از هجر تو گوژتر از قامت دال ای دهان تو بسی تنگ تر از حلقه میم

۱۰۳/۱۶

حسام امر تو آنجا که قد الف سازد چون لاء نفی شود قد کافران به دو نیم

۱۳۳/۱۶

بهر تعلیم شکوفه، باد از شاخ درخت گه الف سازد، گه دال کند، گه نونا

۳۹۷/۱۴

*از دیگر تشبیهات شگرف و والای بهار، نمایش هیأت سکون و طرز قرار گرفتن عناصر و اجزای یک پدیده در کنار یکدیگر است که پیداست در این گونه تشبیه، یک چیز به یک چیز مانند نشده، بلکه اجزای مرکب، با حالت و هیأت مخصوص، به وضعیت همانندی تشبیه گردیده و درجه ابداع و معماری تشبیه در آن هنری تر و والاتر است. مثلاً در نمونه‌های زیر:

چفته و خمیده ماه نو پدید اندر شفق چون به خون غلتیده خصم خسرو اندر کارزار

۲۷/۸

خضر پنداری ستاده بر لب آب حیات سرو را بینی چو بر پا در کنار جویبار

۳۳/۱۴

استارگان تافته بر چرخ لاجورد چونان که اندر آب ز باران، حباب‌ها

۴۱/۱۶

بینم آن زلف تو خمیده بر آن عارض تو چون تهی دستی خمیده بر مرد کریم

۱۰۳/۱۱

بنگر به گردن کج و چشمان احولش گویی به قعر چاه نگه می کند خروس

۱۱۰۶/۱

*گونه دیگری از تشبیهات بهار که صبغه ابداع همواره از آن نمودار است، بهره گیری از ملاحظات مرکب و انتزاع‌های متعدد در تشبیه است. گرچه این تشبیهات به صورت متعدد می‌نماید، لیکن وقتی در مجموعه‌ای مستقل قرار می‌گیرند و درهاله ابهام و تخیل فرو می‌روند، جنبه ترکیب بر آنها چیره می‌شود. این تشبیهات متعدد ملفوف به

نوعی زاییدهٔ ایجاز نیز هستند که شاعر دو یا سه تشبیه را در لَقَافَةُ ایجاز پیچیده است. گاهی این تصاویر ملفوف بیانگر مقایسهٔ دو صفت متضاد هستند؛ مانند:

غمگین دل من و شکن زلفش گویی است که او ر بوده به چوگانش
۷/۸

هلال و زهره خود چو د بر این افراشته میدان یکی سیمینه گوی شه، یکی زرینه چوگانش
۲۷/۱۸

بر من آمد آراسته به هم رخ و زلف یکی چو لیله مظلّم، یکی چو بدر منیر
۱۱۶/۵

چشمم از درد عشق در زاری دلم از شور عشق در فریاد
۱۱۸/۷

گشته این یک چو آذر برزین گشته آن یک چو دجلهٔ بغداد
۱۱۸/۸

در تاب زلف و ابروی او دیدم تیغ سلیل و درع مزرّد را
۱۲۹/۵

* گاه همین هنر نمایی را از او در قالب تشبیه مفروق می‌بینیم :

به مهرش اندر نوش و به قهرش اندر نیش به لطفش اندر شهد و به خشمش اندر سم
۲۶/۹

به عارض پزندی، به گیسو کمندی به مژگان خدنگی، به ابرو کمانی
۵۴/۱۱

رأیش ستاره سیرت و جودش سحاب فعل عزمش سپهر پویه و حزمش زمین مثال
۶۹/۲۴

مملکت کشتی، حوادث بحر و استبداد خس ناخدا عدل است و بس
۱۳۶/۱۲

مغز من اقلیم دانش، فکرتم بیدای او سینه دریای هنر، دل گوهر یکتای او
۴۵۰/۱

* بهره گیری از تشبیه وارون (معکوس) و تبدیل اصل به فرع نیز از دیگر موالید هنری بهار است. یعنی آن جا که در حلقه تشبیه، کرسی مشبه و مشبه‌به را جابه جا می کند و با جایگزینی مسند آنها به جای یک دیگر، به قیاس وارون و تعلیل تخیلی می پردازد. از این رهگذر، طلّیعه‌ای از مبالغه و نیرومندی در بیان وجه شبه می درخشد که از فنون پرشجون سخنوری است. مثلاً این بیت قاضی منصور هروی :

الرّاح مثل الماء فی کاساتها و الماء مثل الرّاح فی القدران
(وطواط، ۱۳۶۲: ۴۸)

یا این بیت محمد بن وهیب حمیری :

و بد الصّباح کأنّ غرّته وجه الخلیفه حین یمتدح
(تجلیل، ۱۳۷۴: ۵۶)

مصدق این گونه هنر نمایی‌های او را در ابیات زیر می بینیم :

بوستان بشکفت و بلبل بر کشید از دل صغیر همچو چشم من گهر پالای شد ابر مطیر
۷۴/۷

پهنه گردون میدان گه جولان شه است وین مه نواثر نعل سم اشقر اوست
۱۷۳/۳

ماه از رخ تو یافتسه بها مشک از خط تو یافتسه ثمن
۲۳۵/۴

ای که از رویت به گردون، نجم دری شرمگین وی که از رویت به مشرق مهر تابان شرمسار
۳۴/۱۴

رویی که آفتاب فلک پیش نور او باشد چنان که کتان در پیش ماهتاب
۶/۸

*گونه دیگری از این افاده مبالغه، در تشبیهات تفضیل او امکان بروز می‌یابد. زیرا در آن است که شأن مشبه فراتر از مشبه به تلقی می‌شود، بی آنکه به تشبیه وارون پرداخته شود. نمونه را به این ابیات بنگریم:

خطا گفتم ز گل نیکوتری تو که هم زیبا و هم دانایی ای زن
۵۱۹/۱۶

ملک را ز آزادی فکر و قلم قوت فزای خامه آزاد، نافذتر ز نوک خنجر است
۵۶۷/۲۳

نرگس از چشم تو چون برد حسد، کور آمد سرو با قله تو چون خاست به پا، لنگ افتاد
۹۸۰/۷

با انگبین، لب‌ت را سنجیده ام مکرر شهیدی که در لب توست، در انگبین نباشد
۹۸۵/۶

مژه از سر نیزه فوج بهادر تیزتر ابرو از شمشیر سردار سپه خونریزتر
۱۰۴۴/۴

*گاه تشبیهات تفضیل را برای مقایسه و افاده مبالغه بیشتر و مزید ابهام و اعجاب مخاطب، به گونه پرسشی با تشبیه ملفوف در هم می‌آمیزد. به ابیاتی چند از یک غزل وی که بر همین نسق پیموده شده، بنگرید:

لعل جانان سرخ تر یا لاله یا می یا عقیق مه نکوتر یا پری یا حور یا دلدار من
۱۰۰۵/۱۳

مهر تو موهوم تر یا نقطه یا سیمرغ و قاف کیمیا پوشیده تر یا صدق یا آثار من
۱۰۰۶/۲

مهر و مه تابنده تر یا چهر تو یا صبح وصل شام هجران تیره تر یا بخت کج رفتار من
۱۰۰۶/۵

مشتری فرخنده تر یا روی تو یا بخت شاه قامت تو راست تر یا سرو یا گفتار من
۱۰۰۶/۶

*علت سازی شاعرانه یعنی تعلیل‌هایی که از بستر تشبیه و تخیل برمی‌خیزد نیز یکی از دست مایه‌های هنری بهار است. به گونه‌ای که او به مدد این ترفندهای علت سازی و علت سوزی شاعرانه، نقش‌ها می‌آراید و استدلال‌های اقناع کننده ادیبانه‌ای می‌آفریند. شواهد زیر نمودار این شگرد هنرمندانه اوست :

دارد زگال با دل خصم تو نسبتی زان روز نند آتش سوزنده در زگال
۷۰/۱۰

گویی پشت من است زلف تو آری ورنه چرا چنین شکسته و در هم
۱۱۲/۳

ماه فلک ز حسنت خواهد برد نصیبی ورنه همیشه سیرش گرد زمین نباشد
۹۸۵/۹

چهره‌ام گاهی از آن شد کز تب عشق تو هر دم آن چنان لرزم که لرزد پیش بادی پرکاهی
۱۰۱۱/۲۱

ما کودکان خاکیم، این خاک مادر ماست زین رو بود که ما را در سینه می‌فشارد
۱۰۳۰/۹

*طباق درهاله تشبیه نیز حکایت از تلاقی دو طیف و دو خصیصه بیانی در تعبیری واحد می‌کند که در کلام بهار از پایگاه هنری والایی برخوردار است. این موضوع که در اسرارالبلاغه در اتخاذ تشبیه معقول از محسوسات مورد استشهاد است، از مباحث دلپذیر فن بیان است، چنانکه ابو تمام در بیت :

عسل الاخلاق ما یا سرتة فاذا عاسرت ذقت السلعا
(جرجانی، ۱۳۷۴: ۱۹۳)

تشبیهی عقلی آورده و شیرینی و تلخی را که از امور کاملاً محسوس است و سرو کار با حس چشایی دارد، در مفهوم خوشحالی و مسرت و خشم و نفرت به کار برده که از امور نفسانی است. اتخاذ تشبیه از دو چیز متضاد یا دور از هم، به گونه‌ای که دو ناساز ناهمگون را در حلقه یک تشبیه و در وجود یک شیء یا تصویر، آشتی و وفاق می‌بخشد

و آنها را با یکدیگر سازگار و همراه می‌سازد، تشبیهی شگفت و سخنانی پویا می‌سازد
گویی این که از درون این تناقض‌ها، شعله اعجاب بلند است. مثلاً در این ابیات او:

چتر تو همایی است همایون فرکزوی بر دوست فدا سایه و بر دشمن، چنگال
۳۲/۵

تو در عین لطافت، زور مندی تو هم گوهر، تو هم دریایی ای زن
۵۱۹/۱۲

زیر لبیت اندر، شرنگ و شهد است گاه سخط و گاه بردباری
۵۲۷/۱۴

زیر نگهت، دوزخ و بهشت است هنگام درشتی و وقت یاری
۵۲۷/۱۵

اگر مدار به هم نیست کار آتش و آب یکی به تیغ ملک بین مدار آتش و آب
۱۱۰۷/۶

نزدیک فقیرانم خوش‌خوار چو حلوا نزدیک امیرانم دش‌خوار چو آهن
۱۰۶۲/۴

ای حضرت والا تونه جنی نه فرشته چونست که یک لحظه به یک جا نکنی زیست
۱۱۲۵/۱۳

*تلاقی تشبیه با جناس گوش نواز، پرنده بلاغتی دلپذیر و سودمند در تار و پود کلام
بهار تنیده است. گاهی بهار از این تشابه لفظی و جسمانی کلمات برای پدید آوردن
شگفتی و نیروی القای مطلب به کار گرفته است. مانند این بیت سلمان ساوجی:

از توست صلوات در حق ما و ز ما صلوات بر روانست
آن که انگشت جلالش از پی انگشتری مهر را مهر نگین و چرخ را چنبر گرفت
۴۱/۹

ای دو یاقوت روان تو مرا قوت روان هله وقت است که از لعل تو بگیرم کام
۵۳/۷

برخاک فکنده بر یکی زیلو چون زالو چسبناک و سرد و تر
۲۹۲/۲۵

جاه دیدم که بد به چشم خرد جاه صد بار بهتر از آن جاه
۳۷۳/۵

تنم چون کوره آهنگراں بود سرم چون کوهی از آهن، گران بود
۸۰۰/۱۸

در این قصه پندی است شیرین چو قند کون قصه بگذار و بردار پند
۸۸۹/۱۵

* گاه بهار در سیر تشبیه مرکب، به ساحت تمثیل گام نهاده است. مطالعه تمثیل در کلام بهار نیز شایان دقت و متضمن ظرافت است. معمولاً جمله‌هایی را تمثیل می‌نامیم که مشبه‌به قرار گرفته‌اند برای معانی و جمله‌هایی که پیش از آنها ذکر شده است. در واقع اوصاف و احکام این جمله، بر احکام جمله یا جمله‌های پیشین جاری و صادق است. البته تمثیل، چیزی غیر از مثل است (در مثل اشتهار و سیر در افواه و السنه نیز شرط است). هنگامی که تمثیلی به دنبال معانی مورد ادعای گوینده آورده شود، از تأثیر بیشتری برخوردار است. مثلاً در حدیث نبوی آمده است: الناس كأبل مائة لا تكاد تجد فيها راحلة. در این تمثیل، تشبیهی وجود دارد که نمی‌توان مشبه‌به آن (ابل) را حذف کرد. هم‌چنان که در آیه شریفه: انما مثل الدنيا كماء انزلناه من السماء (۲۴/ یونس) نمی‌توان (ماء) را حذف کرد.
نمونه‌هایی از بهار:

خدا دریا و این عالم سبویی است سبورا ز آب دریا آبرویی است
۷۹۸/۱۱

باز خنگ فکرتم جولان گرفت فیل طبعم یاد هندوستان گرفت
۸۳۸/۴

عشقت آتش به دل کس نزند تا دل ماست کی به مسجد سزد آن شمع که در خانه رواست
۹۷۱/۱

دوستان خاص را مانند مرغ خانگی در عروسی و عزا بر رسم جاری می‌کشند

۹۹۱/۱۱

کجا برون روی ای مهر دوست از دل من که گنج را نسزد جای جزو ویرانه

۱۰۰۸/۴

*اوج تشبیه در عرصه بلاغت در قلّه «تناسی تشبیه» یا «ترشیح» ملاحظه می‌شود. بهار حتی در مرحله تناسی تشبیه که در کتب بلاغت از ادقّ مباحث بیان است، راه ابتکار پوییده و چونان ابو تمام که در بیت:

و یصعد حتّی یظنّ الجهول بأنّ له حاجه فی السماء

صعود مکانی را استعاره‌ای از والایی قدر شمرده و بر تارک تشبیه گرد فراموشی پاشیده است، بهار نیز با تناسی عوامل طبیعی و روابط ثابت جهان خلقت، خرق عادت می‌کند و از فضای تشبیه به آفاق تشابه پناه می‌برد و این تصوّر را که مشبّه به در برخورداری از وجه شبه، تمام‌تر و نیرومندتر است، رها کرده و با سرگشتگی خود در این که این آن است یا آن این، یکسانی دو سوی تشبیه را عیان می‌دارد. و این همان حکم به تشابه است که سلطنت تشبیه را در اقلیم معانی معزول و به فرمانروایی تشابه مفوّض داشته است:

ای آفتاب گردون، تازی شو و متاب کز برج دین بتافت یکی روشن آفتاب

۶/۱

از هم گسسته زلف سیه بینم یا طبله‌ای ز مشک به دامانش

۷/۷

خورشید گو که چهره فرو بندد کامروز نیست در خور جولانش

۷/۱۹

تا همی ابروی او دیدم من با مه نو هیچ نشناختم آیا مه نو هست کدام؟

۵۳/۴

غمزه‌ات خونریزتر یا دیده خونبار من طره‌ات آشفته‌تر یا خاطر افگار من

۱۰۰۵/۱۲

طالع من تیره تر یا زلف تو یا شام هجر وصل تو دشوارتر یا کام دل یا کار من

۱۰۰۶/۱

سنگ آهن سخت تر یا آن دل بی مهر تو نرگس تو خسته تر یا این دل بیمار من

۱۰۰۵/۱۲

*تشبیهات ضمنی یا مضمربهار گاه رنگ ابهام و احترام پذیرفته و قالب تشبیه تفضیلی به خود گرفته است. در این گونه قالب بیانی، تشبیه از سویی نمودگار علت سازی شاعرانه و از دگر سو نمایشگر تناسی تشبیه است و در پرتو همین تشبیه است که طیف کلامش رنگ استدلال و زیب بیان حال پیدا کرده است؛ از یک سو بیان حال مشبه و از سوی دگر تفضیل مشبه بر مشبه به؛ همچون متنبی که گفت:

فإن تفق الأنام وأنت منهم فإن المسك بعرض دم الغزال

نفحه مشام نواز خود را نتیجه همدمی با نافه ختن دانسته است. نمونه‌هایی از بهار:

ذات او باشد قدیم و بر همه اشیاء محیط خواهی ار برهان، فزون از دانه باران بود

۱۱/۵

زلف رخسارت نشان از کفر و ایمان دهند زین قبل فرمان رسد بر کفر و ایمان تورا

۱۳۴/۶

چون باغ آیم و بینم گل سوری با سرو در دلم حسرت بالا ورخ دلبر اوست

۱۷۲/۱۰

خوی بانسیرین و سیسنبر گرفتم کاین دویار می کنند از روی و از مویت حکایت مر مرا

۴۷۱/۸

همین نه گُحل بصر، بل سزد که اهل نظر کنند گُحل بصیرت، غبار پاکستان

۶۱۴/۱۴

*تشبیهات بلیغ بهار تا مرحله اتحاد مشبه و مشبه به فرا رفته و به طور مسلم، ادات تشبیه در این اتحاد رنگ باخته است. این هنر نمایی در هر دو گونه تشبیه بلیغ او نمودار است.

الف) نمونه‌های تشبیه بلیغ اضافی (تلمیحی و سمبلیک) او:

یوسف اسیر چاه نشد زین سان کاین دل اسیر چاه ز نخدا نش

۷/۱۱

پیش خزان جهالت و اسفندماه تحیر خرم بهار فضایل و اردی مه هنرم من

۷۱/۹

در بهای بوسه بدهم سیم اشک و زر چهر گر کسی اندر بهای بوسه سیم زر دهد

۱۱۹/۳

صدیوسف دل کرده‌ای اسیر و افکنده‌ای اندر چه ذقن

۲۳۵/۷

وه که بر هیچ کس نکرد اثر خنجر آه و تیر ناله ما

۲۴۱/۱۲

تا زباغ خاطرت گل‌های شادی بشکند هر چه درد دل تخم کین داری به زیر خاک کن

۱۰۰۵/۱۰

ب) نمونه‌هایی از تشبیه بلیغ اسنادی او:

تو آسمانی و طبع تو مرتورا حجت تو آفتابی و رأی تو مرتورا برهان

۲۲/۱۴

آسمانستی کنایت، اوست ماه آسمان جویبارستی درایت، اوست سرو جویبار

۳۴/۸

حکایت‌ها شنیدستم ز نوح و کشتی و طوفان ملک نوح است و کشتی مرکب و تیغ است طوفانش

۲۸/۲۳

عرفان عقد است و اوست واسطه عقد ایمان پرگار و اوست نقطه پرگار

۱۴۸/۷

ای جعد تو یک باغ ضایمان وی چه رتو یک راغ نسترن

۲۳۵/۳

*تشبیه مؤکد نیز که با اختفای ادات تشبیه چندین پایه از پله‌های فرودین آن
بالآمده است، در تصاویر بهار دیدنی است. مثلاً در آیه شریفه:

و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ... (نمل/۹۱). (نصیریان، ۱۳۸۴: ۱۳۸)

به نمونه‌های آن در ابیات زیر بنگریم:

اوقات دوست مکن از زهر عشوه تلخ قلب فسرندگان مکن از نیش غمزه ریش

۳۶۶/۳

ز تند باد عتابش غباری از آزر م به روی چهره خوی کرده بر پدید آمد

۳۶۷/۱۸

علم یکتا گوهر است و کاهلی کام نهنگ تا بری این گوهر از کام نهنگ آماده شو

۵۳۳/۶

شاخ گل ساغر شراب من است یار من دفتر و کتاب من است

۶۵۸/۲۱

زن بیچاره گریه را سرداد رخ ز الماس اشک زیور داد

۶۶۴/۱۷

طبع تو چنگ است و خرد زخمه اش شعر بلندت از لسی نغمه اش

۷۶۷/۷

*در بنیاد تشبیه، معمول آن است که گویندگان، یک یا چند جزء از اجزای تشبیه را
حذف کنند. چرا که ذکر همه آنها قالب تشبیه را سنگین و پر ملال می‌کند. مثلاً در این
بیت ابن سهل اندلسی:

لقد أربی هواك على عذابي كما أربت على الأدب الطباع

(هاشمی خراسانی، ۱۳۷۰: ۱۳۸)

حال آن که گاه بهار هر چهار بخش تشبیه را در بیتی به ساده‌ترین بیان و
سبک‌ترین گونه فراهم آورده است. مثلاً در نمونه‌های زیر:

چترش کشیده گرد جهان آسمان صفت تیغش گرفته روی زمین آفتاب وار

۲۰/۲

ملکی کز دیرباز عهد کیومرث بود چو باغ ارم شکفته و خرم

۱۱۲/۷

اندام او به نرمی چون دیبۀ طراز اعصاب او به سختی چون شاخه زرنگ

۲۱۰/۸

چوبلبل نوایش همه دردناک گریبان بختش چو گل، چاک چاک

۸۷۱/۲۱

بود روی تو از حسن، چو افروخته ماهی بود پشت من از رنج، چو خمیده هلالی

۱۰۰۹/۱۳

*تحوّل یا دگردیسی تشبیه یکی دیگر از نمودهای هنری تشبیهات بهار است که در آن مشبّه به در حال تغییر و جابجایی است. این امر موجب پرواز تخیل و اندیشه و اعتلای بیان می‌گردد. نمونه:

چون نسیم آید گردد چو کمان شاخک بید راست چون تیر شود باز چو بنشست نسیم

۵۲/۵

یک روز راه شوسه چو بر چهر، خال بود امروز راه شوسه چو بر صفحه مسطر است

۵۵۴/۱۶

آن بیشه که چون جعد عروسان حبش بود افکنده به سر مقنعه بُرد یمن را

۶۰۵/۷

عاقبت رزم به کام دل رزم آراگشت دشمن گرگ صفت، رام به سان بره شد

۶۱۳/۱۸

نه خنجر و نه کمان است ابروان کجش که در فضیلت رویش دوخط برجسته است

۹۷۲/۱۰

ره نیابد هیچ پستی درمن از توفیر وقت من نه شمع شاهگام کآفتاب مُعلَنم

۱۰۵۷/۹

گردش ایام از حالت نگرداند مرا کهنه چو خایی نیام، ای خواجه زرین جوشنم

۱۰۵۷/۱۰

*استادی بهار در تصویر سازی و اتخاذ شبه از یک کلمه خاص و انتزاع اشکال و حالات گوناگون از آن، از دیگر عناصر هنری وابتکاری شعر اوست. مثلاً در ابیات زیر واژه «انگشتر» موضوع هنرنمایی او قرار گرفته است:

صورت چنبر گرفت از بار هجرش پشت من تال لب لعلش ز تنگی شکل انگشتر گرفت

۴۰/۱۵

شد چو انگشتر دلم خالی ز مهر نیکوان تا چو انگشتر نگین مهرش اندر بر گرفت

۴۰/۱۸

خواست بسپارد مرا گیتی به دست هجر او زان چو انگشتر مرا خمیده و لاغر گرفت

۴۰/۱۹

گشت چون انگشتر از تنگی، دل خصمش چو او خلعت انگشتری از شاه گردون فر گرفت

۴۱/۴

چون بدین انگشتری بینی و این تابان نگین ماه نو در بر، تو گویی زهره ازهر گرفت

۴۱/۵

فنون شاعری و نثر خوب و نظم بدیع مرا به دست چو انگشتری است در انگشت

۱۰۲۶/۳

* از تشابه بارع بهار، تنازع مدح و ذم در کالبد یک مشبه یا یک تشبیه است. چنان که اوحدی در بیت زیر وجه شبه «تنگی» را از سویی ستایش دهان محبوب و از سوی دیگر نکوهش دست تنگی دانسته است:

چو دستم تنگ دیدی چون دهانت کسی دیگر گرفتی یاد می دار

شگفتم آید زان دل در آن بر سیمین یکی به طبع حدید و یکی به لطف حریر

۱۱۶/۶

هنگام خیر، پاک تر از ابر رحمتی هنگام شرگزننده تر از مار ارقمی

۳۹۲/۲

گه چو سطح آب صافی بی غبار گاه چون اعماق مرموز بحار

۸۴۷/۴

گاه خوب خوبی و گه زشت زشت یا به چاه ویل، یا صدر بهشت
۸۴۸/۳

*تشبیهات بعید غریب بهار که به تأثیر از اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر وی آفریده شده‌اند؛ نمود ویژه‌ای یافته و علاوه بر افادهٔ روشنگری در نوع خود بدیع و ابتکاری و منحصر به فرد به نظر می‌رسند. مثلاً ابیات زیر را که حاوی اعلان جنگ ماه شوال به ماه رمضان است به مناسبت شروع جنگ بین الملل اول سرود:

تاخت برروزه چو بر بابل جیش سیروس یا چو بر شهر لیث، لشکر جرّار پیروس
۲۲۸/۳

رمضان کرد چو بلژیک رخ از کینه عبوس گشت تسلیم و بیفکند ز کف توپ و تفنگ
۲۲۸/۴

روزه چون صرب بلرزید ز بیم کیفر عید شوال چو اتریش بزد کوس ظفر
۲۲۸/۵

برسپاه رمضان توپ وی افکند شرر بلگراد آسا بر شد ز مه روزه غرنگ
۲۲۸/۷

خیل زهاد ریایی چو سپاه بلژیک داده سرمایه و با آه و اسف گشته شریک
۲۲۸/۸

*استفاده از عنصر رنگ نیز یکی دیگر از سرچشمه‌های هنری و ابتکاری بهار است. بهار گاهی گوناگونی رنگ‌ها (حتی رنگ‌های متضاد) را برای ترسیم هیأت اشکال و پدیده‌ها به کار گرفته است. مثلاً در وصف غروب خورشید:

به هنگام غروب اندر شفق چون در شوی بندی طراز ارغوانی رنگ بر ذیل خنّاد کن
۳۰۲/۱۰

در وصف مملوح: باشد بر خصم تیره روشن تیغش راست چو بر شب ز آفتاب شیخون
۴۳/۱۰

در وصف محبوب: با چهره روشن چو تافته روز با طرّۀ تارای چوقیرگون شب
۱۰۵/۲

در وصف خودش:

ز رنج سیم و زر ایدون شده است چشم و رخم یکی به گونه سیم و یکی به رنگ زریز
۱۱۶/۹

در توصیف اسب:

ز دوده سمش چون روینیه مطرّق خم گردنش چون زرّینه خنجر
۲۱۸/۱۲

در توصیف شراب:

هم بوی مشک است امانه مشک بید هم رنگ سرخ بید است امانه سرخ بید
۴۶۷/۴

در توصیف پیری:

مویم به مثال صبح روشن شد روزم به مثابۀ شب، ادکن
۵۵۹/۶

هنرنمایی بهار در عرصۀ استعاره نیز نمایان است. مثلاً در وصف «آسمان»:

دوش با پیروزی از این گنبد پیروزه فام آشکار شد هلال فرّخ عید صیام
۱۵/۱۰

بر شمسه ایوانش سجود آرد و آنگاه خرگاه کشد شمس بر این طارم اخضر
۱۷/۶

یک مه طلوع کرد بر این چرخ لا جورد و اندر کشید رایت حشمت به آسمان
۲۳/۷

الا یا قیرگون گوهر درون بسدین خرمن ز جرم تیرهات پیکر، ز نور پاک پیراهن
۳۰۲/۱

خورشید چیره دست بگسترد زرّ طـلا به لوح زیر جـد

۳۸۸/۶

پشت مرا کرد ز غم چنبیری گـردش این گنبد نیـلوفری

۴۹۲/۱

صد هزاران جوجه زرنیه سر سرزنیلی آشیان برداشتند

۵۰۰/۷

و در وصف «خورشید»:

سحرگاهان که این مرغ طلایی فشانند پرز روی برج خاور

۳۰۹/۱۳

* کاربرد اسطوره‌های حماسی و ملی یا عناصر اسطوره‌های دینی به منظور افادهٔ مبالغه و رفع شبهه و ابهام و مزید تأکید بر یک مطلب و تصویر آفرینی:

زال زمستان گریخت از دم بهمن آمد اسفند مه به فرّ تهمتن

۶۵/۹

خور به فلک تافت همچون رأی پشوتن آتش زردشت دی فسرد به گلشن

۶۵/۱۰

بگذشت آن کافراسیاب خزان آید به ملک چمن کارد بیبشت آید چو اسفند یار با گرزّه گاوسار

۱۲۴/۲۰

ستاده تنها ستار خان و باقر خان به سان رستم دستان و طوس بن نوذر

۱۵۶/۹

لاجرم چون پوردستان اوفتاد نام او در هفت خوان روزگار

۵۰۲/۷

بودم سرمست قوت بازو چو بر لب هیرمند رویین تن

۵۵۹/۹

ز سنگر گذر کرد تیسر مجاهد چو تیسر تهمتن ز درع کشانی

۵۷۵/۵

*هم‌چنین کاربرد اسطوره‌های دینی و مذهبی:

خورشید به میخ اندر چون روی سقیم است یا در بن دریا ید بیضای کلیم است

۴۷/۸

نکرده جرم چون عیسی بن مریم کشید ندم جهودان بر چلیپا

۴۱۷/۲

بر بساطی بنشستیم سلیمان کردار که صبا خادم او بود و شمالش چاکر

۵۷۸/۱۷

ما چو یونس به درون شکم حوت ولیک او به دریا در و ما در دل جوراه سپر

۵۷۹/۱۲

ز بیت الحزن هم‌چو یعقوب محزون بضاعت به سوی پسر می‌فرستم

۶۰۸/۹

جای موسی خالی است و آن عصای موسوی تا که فرعون کسالت را ببلعد در دمی

۶۰۹/۷

طی شد ز جهان چشمه خضر و دم عیسی ایزد به لب لعل تو داد این دو کرامت

۹۷۹/۴

*کاربرد تشبیه مرکب در قالب تصویر زندگی معاصر:

سوی منصب حمله آرند این گروه چون مقیمان ترن هنگام زنگ

۱۹۵/۱۰

باشد به رنگ و نکهت چون دستگاه سلاخ آن تخته‌ها که نصب است اندر فضای واگون

۲۸۱/۶

بی نیروی قانون نرود کاری از پیش جز به سر آهن نتوان برد ترن را

۶۰۷/۲۲

در طیف باشکوه بیانی، استعاره، فروغی چشمگیر و هوش ربا و خیال انگیز دارد. زیرا که استعاره کارآمدترین ابزار تخییل و ابزار نقاشی کلام است و زبان شعری را بسیار قوی‌تر و رساتر کرده و بُرد کلام را ارتقا می‌دهد. مثلاً در این آیه شریفه:

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِّحَتْ تِجَارَتُهُمْ... (همایی، ۱۳۷۰: ۲۵۴). (۱۱)

یا در بیت تازی:

فَأَمْطَرَتْ لَوْلَا مِنْ نَرْجِسٍ وَسَقْتٍ وَرِدَا وَعَصَّتْ عَلَى الْعَنَابِ بِالْبِرْدِ

(هاشمی، ۱۳۶۷: ۳۱۷)

*گونه‌های استعاره هم در شعر بهار عموماً برخاسته از پدیده‌های زیبای جهان طبیعت و محسوس و ملموس است. «گنبد پیروزه فام» تعبیری است از آسمان و «خفّاش» و «خورشید» عباراتی هستند از پادشاه بی ادراک و حقیقت و واژگان «ریحان» و «گل نسرین» و «مرجان» و «دُر شہوار» استعاره‌هایی مصرّحه برای زلف و رخسار و دهان و دندان مبارک حضرت فاطمه (س) به شمار می‌رفته‌اند:

دوش با پیروزی از این گنبد پیروزه فام آشکارا شد هلال فرخ عید صیام

۱۵/۱۰

دیده خفّاش از خورشید در رنج و عناست کارایران با خداست

۱۳۶/۱۷

ریحان داری دمیده برگ گل نسرین مرجان داری نهاده بر دُر شہوار

۱۴۷/۱۷

گه فروریزد بر لاله تر، مشک سیاه گه بیاراید مشک سیه، از لاله تر

۱۶۸/۱۷

هر دم از هجر آن رخ چون سیم نابسود یاقوت سوده بارم بر زرّ جعفری

۱۹۲/۴

*قلمرو استعاره مکنیه به ویژه آنجا که با نردبان خیال و شناوری در دریای فکر بالا توان رفت، از هنری‌ترین قالب‌های بلاغی است و بهار در این عرصه توانایی‌های مطلوبی از خود نشان می‌دهد. استعاره‌های مکنیه بهار چنان که طبیعت این نوع است، در استعاره تخیلی آویخته و صور بیانی با جوهر ارزشمند خیال که گوهر شعر است در می‌آمیزد. نمونه‌های از استعاره مکنیه او که به صورت اضافه استعاری آمده‌اند:

ز دست معادلتش پای ظلم شد در بند ز پای تخت گهش دست جور شد کوتاه

۲۱/۱

ابروی طاعتت همواره و نسیم دیده دولتت همیشه کجیل

۳۰/۲۰

تا طبرزد آوری از حنظل گردن هوا به تبرزین زن

۴۶/۱

ز سهم تیریلان گشت چشم کیوان کور زبانگ توپ گران گشت گوش گردون کر

۱۵۸/۱۶

ز عشق خویرویان حصارى شدم در چنگ رنج و غم، حصارى

۲۰۹/۱

بگشای به جای من ای نگار از پای دل، آن زلف چون رسن

۲۳۵/۹

*اسنادهای مجازی بهار همراه با اطناب‌های دلنواز، شیفتگان معنی گستری را به سوی خود می‌خواند. چرا که او می‌داند مخاطبه با دل و نسیم و گسیل داشتن او از جانب مشتاقان به سوی سرخیل خوبان، چه لطف بیانی در عرصه معانی دارد. نمونه را به ابیات زیر بنگریم:

ایا نسیم صبا ای برسد کارگاه ز طوس جانب ری این زمان پیما راه

۲۰/۱۳

بوی خون ای باد از طوس سوی یثرب بر با نسی برگواز تربت خونین پسر

۱۹۷/۱۰

ای دل کنون بنال در این بستگی و رنج این است حد آن که ندارد ادب نگاه

۲۰۷/۱۶

ای آزادی، ای خجسته آزادی! از وصل تو روی برنگردانم

۲۷۴/۷

نی نی تونه مشت روزگاری ای کوه نی ام ز گفته خرسند

۲۹۹/۲

ای عصر، زود خیمه تزویر بر فکن وی شب، سیاه چادر انصاف برگشای

۳۰۵/۳

* پیوند طبیعت بی جان و انسان چیزی است که تصویرهای او را زنده و پویا ساخته و در عمده استعاره‌های او طبیعت، به صورت «تشخیص»-که در میان انواع تصویر، زنده‌ترین و پرحرکت‌ترین شکل آن بوده- نمود یافته است. همان گونه که در این شواهد دیده می‌شوند :

رعد، زان شادی، همی با خنده‌های قاه قاه ابر، زین ماتم، همی با گریه‌های زارزار

۳۳/۱۸

برف از ستیغ کوه فرو غلتد هر صبح کآفتاب کشد خنجر

۷۲/۱۷

بر روزگار خویش کنم گریه بامداد چون بنگرم به خنده دندان نمای گل

۱۵۲/۱۱

بسی حله آورد و بیرید و دوخت به نوروز، خیاط باد صبا

۳۳۸/۸

ماه با چهر عبوس از ابر بیرون آمده بهر تفتیش سیه روزی این ماتمکده

۳۵۲/۱۲

ماه برداشت بُرقع از رخسار شد جهان جمله مطلع الانوار

۱۱۳۳/۱۸

* گاهی نیز استعاره‌های مکنیه او در هیأت آنچه را که بدان آنیمیسیم یا جاندار وارگی گفته می‌شود ظاهر گردیده‌اند. در این حالت مشبّه به محذوف آن به مثابه نباتات یا حیوانات یا پرندگان پنداشته می‌شوند که به آن استعاره تخیلیه نیز گفته می‌شود. مانند این بیت ابودؤیب هزلی:

و اذا المئیة انشبت اظفارها الفیت کلّ تمیمة لا تنفع

(تفتازانی، ۱۴۱۶ ه. ق: ۲-۳۸۱)

ز مقدم و ز رکابت شکفته شد رخ خلق زهی رکاب همایون، زهی نکو مقدم

۲۶/۱۹

نیز از او مستعصم اندر پنجه خذلان فتاد ملک اسماعیلیان در عهدش از بنیان فتاد

۸۵/۶

تا کند از بیخ و بُن ریشه بیداد را گاه فزونی رسیدت و داد را

۱۵۳/۱۱

پایا که زمانه تیز چنگ است سبحان الله این چه رنگ است!

۱۸۱/۲۰

به بام بارگاه دوست روزی بال بگشایم اگر اندر هوای او ریزد پرو بالم

۲۲۷/۹

نروییده اندر دلش بیخ آرزو خشکیده در چشمش آب حیا

۳۴۰/۲۰

* گاه نیز همانند مجاز به علاقه جزئیّه، استعاره‌های مکنیه وی به صورت «جزء از کل» نمود یافته‌اند. بدین گونه جزئی از مشبّه به محذوف را به عنوان لوازم و ملایمات یا نشانه‌های رکن ساقط شده ذکر می‌نماید. نمونه‌ها:

ور بیارد زدوسو بر سر زنجانی تیغ اردبیلی نکند سینه پی کینه سپر

۲۰۰/۳

رضوان درید جامه و زد پیرهن به نیل خون موج زد ز چشمه تسنیم و سلسبیل

۲۰۱/۸

زود آ که آه بی‌گنهان شعله‌ور شود تا خاندان ظالم از آن پر شرر شود

۲۰۳/۲۵

از کلام پارسی گویان درخشد شعر من همچنان کنز شعر تازی، شعرهای جاهلی

۲۷۹/۲۳

سرخ از تف عشقم دل، زرد از غم یارم رخ دایم چو گل رعنا، می سوزم و می سازم
۱۰۰۲/۹

*بهار در ستایش و مفاخره، از ترفندهای علت سازی و علت سوزی شاعرانه، خواه در
عرصه تشبیه و خواه در قلمرو استعاره نقش‌ها می‌آراید و استدلال‌ها می‌آفریند.
الف) نمونه‌های مفاخره او در قالب تشبیه :

سپهر قدر اکنون بهار مدح سرای میان به مدح و ثنای تو بسته همچو قلم
۲۷/۱

اگر به طبع من اندر نه بحر عمان است ز بهر چیست سخن همچو دُرّ غلتانم
۱۱۴/۱۲

سخنان بهار را با زر به صحائف رقم باید کرد
۳۰۱/۱۲

ز گوشه‌های جهان بانگ زه به گوش رسد چو من به کلک هنر بر کشم کمان ادب
۵۴۵/۱۰

باغ معنی است، آب خورده من نظم و نثر است، زنده کرده من
۶۹۲/۱۲

گلشن ذوق را بهار ستم مرکب فضل را سوار ستم
۱۱۳۵/۱۳

ب) نمونه‌های مفاخره او در قالب استعاره :

به پیش زرگر نازم به زر، نه آهنگر کنم به پیش تو دعوی، نه در بر بهمان
۲۳/۲

یکی بنگر سوی این چاه گستر کنز مدیح تو بر او بر کف، هزاران رشته از لؤلؤی غلتانش
۲۹/۹

هان خداوند بی‌آوردم به راه آورد تو از کلام پارسی یک رشته دُرّ شاهوار
۳۹/۱۳

شگفت نیست گرم آفتاب سجده برد به پیش طبع سخن گوی و خاطر دانا

۱۰۴/۴

* کاربرد استعاره مکنیه همراه با حسن تعلیل. مثل این بیت متنبتی:

لم تحک نائلک السحاب و آنما حمّت به فصیبا الرّحضاء

(شوقی ضیف، ۱۳۸۳: ۲۷۸)

مانند نمونه‌های زیر:

توق قلب فسرده زمینی از درد و ورم نموده یک چنل

۲۹۹/۳

تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند

۲۹۹/۴

دی گشت هزیمتی، که زی بیستان از فروردین طلایه دار آمد

۵۴۸/۱۳

داغ است دل لاله و نیلی است بر سرو کز باغ جهان، لاله عذاران همه رفتند

۹۹۰/۳

چراست پشت سپهر ای چنین خمیده و گوژ اگر ندارد پیش درش سر تعظیم

۱۰۵۸/۱۰

* پرتو افشانی استعاره از طریق فعل بر مفعول، یکی دیگر از لطیفه‌های بلاغی است

که گاهی در بعضی از سروده‌های او به خوبی تجلی یافته است. نمونه‌های این هنر نمایی

را در این آیات شریفه می‌بینیم:

و ترکنا بعضهم یومئذ فی بعض (۹۸/کهف) یا لاصلبنکم فی جذوع النّخل (۷۱/طه)

(همایی، ۱۳۷۳: ۲۵۴)

مثال در نمونه‌های زیر:

از کلام پارسی گویان «درخشد» شعر من همچنان کز شعر تازی، شعرهای جاهلی

۲۷۹/۲۳

به وصفش بوستان‌ها بر طرازم به نامش داستان‌ها بر شمارم

۴۰۸/۱۷

زان نحس که «بر تراود» از کیوان بال و پرو پویه و اثر گیرم

۴۳۱/۱۴

مغز را «روشن کن» از دانش که آرام دل است جسم را نیرو ده از ورزش که حمال سراسر است

۵۶۶/۲۴

گر کسی جهلی از دلی «روید» به که صد شهر را بر آشوبد

۶۵۷/۱۹

ای اروپا آسیا «اوراق شد» طاقت بابا ز هجران طاق شد

۸۴۳/۷

*گاه استعاره‌های مصرّحه بهار مفهومی نمادین یافته اند و مظهر صفات و خصوصیتی واقع شده اند که نمایانگر جوّ حاکم بر عصر شب زده شاعر و آمال فرو کوفته و آلام التیام ناپذیر او هستند.

مانند نمونه‌های زیر:

ای دل از کوتاهی دست طلب شکوه مدار صبر کن عاقبت آن «نخل» به بر می آید

(امید و آرزو) ۹۹۴/۶

آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک فکر ویران شدن خانه «صیاد» کنید

(حاکم ستمگر) ۹۹۶/۶

«بیستون» بر سر راه است مباد از شیرین خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید

(دشواری‌های مبارزه) ۹۹۶/۸

به باد رفت سر «شمع» و همچنان می گفت که فکر مردم هستی به باد داده کنید

(مبارز آزادی خواه) ۹۹۶/۱۵

بگذار به مرگ «عنالیان» «جغدان» را قاه قاه باشد

(فرزندگان، فرومایگان نادان) ۱۰۳۳/۲

چون شمس برون آی و چون سحاب می بار به «کشت بیاب» من

(زندگی و آرزوهای شاعر) ۱۰۶۵/۱۳

مرگک مادر خاطرش افسرده کرد گشت خاموش آن «تنور ملتهب»
(ذوق شاعرانه) ۱۰۸۰/۴

ب) تحلیل محتوایی

بهار تقریباً با به کارگیری تمام شگردهای عناصر خیال انگیز تشبیه و استعاره به خلق تصاویر بکر و بدیع با مضامینی تازه و خلاقانه توفیق یافته است. در بررسی تصاویر شعری او می‌توان دریافت که:

۱- آرزو و اندیشه محوری بهار در دفاع سرسختانه او از آزادی و حاکمیت نظم و قانون و نگرانی دائمی برای وطن و روحیه بیگانه ستیزی و حبس‌های پی در پی او باعث شده که تصاویر شعری او عمدتاً با نوعی سادگی و اصالت همراه باشد. یعنی میان جنبه عاطفی یا زمینه معنوی شعر، با تصویرهایی که در آن ارائه می‌شود، نوعی هماهنگی دیده می‌شود. به گونه‌ای که تصاویر شعری او پیچیده و مبهم و چندلایه و نامأنوس نیستند.

۲- در محور عمودی خیال، طرح کلی و ترکیب سازنده اجزای تصویرها و عناصر خیال شاعرانه او با یکدیگر تناسب و سازگاری دارند. او در این زمینه بیشتر از طبیعت محسوس و مادی کمک می‌گیرد. چون در نظام طبیعت، هماهنگی و ترتیبی خاص وجود دارد. به همین دلیل بسامد تصاویر مجرد و انتزاعی در اشعار او ناچیز است. شعر بهار از نظر توجه به طبیعت، شعری آفاقی و برون‌گرا و هدفمند، با تصاویر ساده و ملموس است. چرا که دید شاعر بیشتر در سطح اشیاء جریان دارد و در ورای پرده طبیعت و عناصر مادی کمتر می‌توان حالت عاطفی یا تأمل ذهنی و نفسانی جستجو کرد.

۳- پیوند طبیعت بی‌جان و انسان چیزی است که تصاویر شعری او را زنده و پویا ساخته و در اغلب استعاره‌های او طبیعت، به صورت «تشخیص» نمود یافته است.

۴- تصویرهای تلفیقی او در محور افقی خیال، باعث شیوع پاره‌ای معانی و مضامین مشترک به صورت کلیشه‌های خاص (از قبیل لعل و سرو و کمنند برای لب و قامت و گیسو و ...) گردیده و تلاش او در این زمینه صرفاً در شیوه ترکیب و تلفیق صور خیال بازمانده از میراث گذشتگان منحصر گشته است.

۵- گاه التزام ردیف‌های اسمی یا فعلی دشوار، مضامین تازه‌ای را برای وی خلق کرده است ضمن آن که گاهی منجر به ورود انبوهی از واژگان عربی و تعابیر عامیانه یا بیگانه در اشعار وی شده است.

۶- بهار در پیروی و اقتفای اسلوب پیشینیان، گاهی با دید فلسفی و منطقی و ذهن حسابگرانه خود، اغلب از عناصر تصویر شعری دیگران سود جست و تمام همت او بر این است که میان آن عناصر، نوعی ارتباط منطقی یا نظم عقلانی همراه با استدلال برقرار کند.

۷- تراحم یا فشردگی تصاویر او غالباً به صورت تشبیه بلیغ یا اضافه‌های استعاری نمود یافته است. زیرا او تصویر را وسیله‌ای برای القای معانی ذهنی خود می‌داند نه صرفاً برای تزیین.

۸- در تصاویر غنایی او مضامین مختلف و متنوعی از قبیل وصف و ستایش، مدح و ذم، امید و انتظار و یأس، شکوه و ناله و مفاخره و ... با اصطلاحات علوم گوناگون مطرح و گاه با برهان سازی‌های شاعرانه یا تصاویر متضاد و متناقض مزین گردیده است.

۹- یکی از خصوصیات برجسته شعر او، جنبه تفصیلی تصاویر شعری اوست که اغلب در فضای چند مصراع یا بیت، یک تصویر با تمام جزئیات آن ارائه می‌شود. این خلق تصویر به خاطر تصویر، حاصل یک تأمل و تجربه خاص در زمانی کوتاه است. مثلاً در تصویر آفرینی‌های او درباره برف، نرگس، انگشتری و دماوند این جنبه بارز است.

۱۰- تأثیر اسطوره‌های کهن حماسی و ملی یا دینی و مذهبی، ضمن اثبات وسعت اطلاعات علمی او، در شکل دهی و لذت آفرینی بعضی از صور خیال شعری او غیر قابل انکار است.

نتیجه

ملک الشعراى بهار در بهره‌گیری از عناصر زیبایی‌آفرین، توانایی‌های کم نظیری داشت. تصاویر شعری بهار در خدمت بیان مفاهیم ذهنی اوست. وی در سروده‌های خود عمدتاً از عناصر تصویرآفرین تشبیه و استعاره بهره جست است. تشبیهات او غالباً دارای تراحم تصویری است و به صورت فشرده و بلیغ اضافی آمده‌اند که این ویژگی از شاخصه‌های سبکی شعر اوست. این نوع تصاویر او بیشتر از نوع حسی به حسی یا عقلی

به حسّی است. تشبیهات مرکّب او که از صورت‌های مختلف منتزع شده‌اند، گاه در یک مصراع یا یک بیت و گاه در دو بیت و در حدّ اعتدال بروز یافته‌اند. این گونه تصاویر او از زیبایی و تازگی خاصی برخوردار است. تشبیهات مضمّر و تفضیلی و وارون او از نظر نازک خیالی و دقایق ظریف و بدیع، تأمل برانگیز است. گاه نیز همراهی عناصر بدیعی نظیر: طباق، جناس، حسن تعلیل، تناسب یا تلمیح، نه تنها باعث زیبایی و آراستگی تشبیهات او شده بلکه آنها را از نارسایی و ابتذال دور نگه داشته است.

کاربرد استعاره از دیگر عناصر مهم تصویر آفرین و از شاخصه‌های سبکی اوست که با خیال‌انگیزی خاصی همراه است. از میان استعاره‌های مختلف او، استعاره مکنیه از نوع تشخیص و استعاره مصرّحه مرشّحه بیشترین بسامد را داراست. استعاره‌های «تشخیص» گونه‌ای از پویایی و تازگی و خلاقیت ادبی برخوردار است، در حالی که در حوزه استعاره مصرّحه، بیشتر از تصاویر کلیشه‌ای پیشینیان بهره گرفته و از این حیث وامدار قدماست. عناصر سازنده خیال او در حوزه‌های مشبّه به و مستعارمنه اغلب شامل طبیعت، محیط زندگی، اشیاء، عناصر دینی، مملّی و جانوران و گیاهان است و در حوزه‌های مشبّه و مستعارله عمدتاً خود شاعر، معشوق یا ممدوح و مفاهیم انتزاعی و تجریدی است که گاه این نوع مفاهیم، به تفکرات تند مملّی و میهنی یا عاشقانه و ندرتاً عارفانه او دامن می‌زنند. در تصاویر استعاری او نه تنها صفات بشری به عناصر انتزاعی پیوند خورده اند بلکه این افعال و اوصاف و عادات انسانی به طبیعت بی‌جان و اشیاء نیز اسناد یافته‌اند. استعاره تبعیه یا فعلی نیز یکی دیگر از نشانه‌های سبکی اوست که گاه در کانون صور خیال سروده‌های او قرار گرفته است. وقوع این عنصر تصویر ساز بیشتر به صورت ردیف و یا در داخل ابیات او اتفاق افتاده است.

فهرست منابع

- ۱- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا)، ۱۳۸۱، دیوان اشعار، تهران، نشر علم، چ اول.
- ۲- پور نامداریان، تقی، ۱۳۸۱، سفر در مه، تهران، انتشارات نگاه، چ دوم.
- ۳- تجلیل، جلیل، ۱۳۸۷، شرح درد اشتیاق (مجموعه مقالات)، تهران، انتشارات سروش، چ اول.
- ۴- —، —، ۱۳۷۴، معانی و بیان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ هفتم.
- ۵- تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۱۶هـ. ق، کتاب المطول، تحشیه سید میر شریف، قم، مکتبه‌الداوری، چ چهارم.
- ۶- جرجانی، عبدالقاهر، ۱۳۷۴، اسرار البلاغه، ترجمه جلیل تجلیل، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ چهارم.
- ۷- سخنور، جلال، ۱۳۷۶، فنون و صناعات ادبی، تهران، انتشارات سمت، چ اول.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۷۸، صور خیال در شعر فارسی، تهران، انتشارات آگاه، چ هفتم.
- ۹- شوقی ضیف، احمد، ۱۳۸۳، تاریخ و تطور علوم بلاغت، ترجمه محمدرضا ترکی، تهران، انتشارات سمت، چ اول.
- ۱۰- نصیریان، یدالله، ۱۳۸۴، علوم بلاغت و اعجاز القرآن، تهران، انتشارات سمت، چ پنجم.
- ۱۱- فتوحی، محمود، ۱۳۸۶، بلاغت تصویر، تهران، نشر سخن، چ اول.
- ۱۲- وطواط، رشیدالدین، ۱۳۶۲، حدائق السحر فی دقایق الشعر، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، انتشارات طهوری، چ اول.
- ۱۳- هاشمی، احمد، ۱۳۶۷، جواهر البلاغه، قم، انتشارات مصطفوی، چ اول.
- ۱۴- هاشمی خراسانی، ابومعین حمیدالدین حجت، ۱۳۷۰، مهدی الاریب، قم، نشر حاذق، چ اول.
- ۱۵- همایی، جلال الدین، ۱۳۷۰، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، نشر هما، چ هفتم.
- ۱۶- همایی، جلال الدین، ۱۳۷۳، معانی و بیان، به کوشش ماهدخت همایی، تهران، نشر هما، چ دوم.